

10 آبان 1402 شماره 28



مجله آنی  
ԱՆԻ

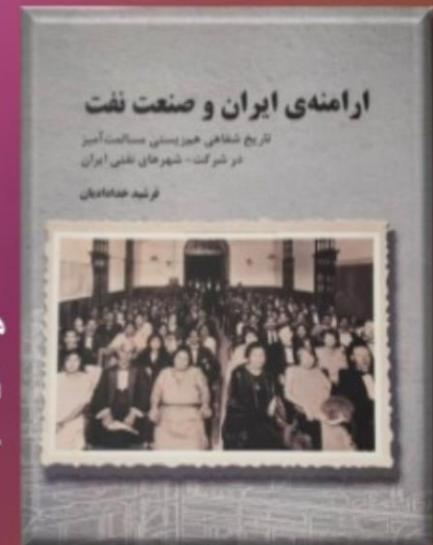
و... در این شماره خواهید خواند:

گارون سرکسیان:  
مترجمی یا نویسندگی؟

رونمایی از کتاب  
ارامنه ایران و صنعت نفت



فلسفه تاریخ از نظر گزنفون  
هایک بزرگ و هایک کوچک  
فرانسه در حال تبدیل شدن به  
جامعه صنعتی.  
گروه کر به رهبری اولین  
باغچه بان





# انجمن معماران و مهندسان ارامنه ایران

با همکاری

انجمن دانشگاهیان ارامنه ایران و انجمن نویسندگان ارامنه ایران

برگزار میکند

## رونمایی کتاب



زمان برگزاری ۵ آبان ۱۴۰۲ ساعت ۱۸

مکان ساختمان انجمن دانشگاهیان ارامنه ایران  
تهران - میدان هفت تیر - کوچه بهارمستیان - پلاک ۶۰

## فهرست

- مقدمه..... 3-5
- بزرگان شعر..... 6-10
- ادبیات جهان..... 11
- ادبیات ارمنی..... 12
- ادبیات ایران..... 13
- شعر شاعران..... 14-18
- حکایت ها..... 19
- تبلیغات..... 1-2
- موسیقی..... 20
- مصاحبه..... 23-24
- جامعه شناسی..... 22
- بهداشت دهان و دندان..... 21



دسته بندی موضوعی: ادبیات  
دوره انتشار: هفته نامه  
مدیر مسئول: آنیتا آرزومانیان  
شماره: بیست و هشتم

پست الکترونیکی:

[ANI.ARZOOMANIAN@YAHOO.COM](mailto:ANI.ARZOOMANIAN@YAHOO.COM)

تلگرام:

[t.me/aniletters](https://t.me/aniletters)

اینستاگرام:

[@anita-arzoomanian](https://www.instagram.com/anita-arzoomanian)

وبسایت:

[www.aniletters.com](http://www.aniletters.com)

[www.anipoetry.ir](http://www.anipoetry.ir)

طراح وبسایت: استاد داوود محمدکيا

[@eshher.official](https://www.instagram.com/eshher.official)

## تبلیغات

### آلبرت آرستاکس یانس

قلم زنی دستی سبک تبریزی روی فلزات گرانبها، ساخت و تعمیر انواع ظروف و زیور آلات جهت سفارش با شماره تلفن زیر تماس حاصل فرمایید.

09190266552

### دکتر بهزاد هوشمند

متخصص و جراح بیماری های لثه و ایمپلنت

22019366

22019073

### ادوین آرزومانیان

خرید، فروش و تعمیرات تخصصی لب تاپ و قطعات.

شماره تماس:

091001449966

### قلم زنی و نقره سازی ادوارد

ساخت انواع منسوجات نقره جهت سفارش با شماره تلفن های زیر تماس حاصل فرمایید.

66710039

09195088536



## تجربه حس خوب با اریال یوگا

کالری سوزی بین ۲۰۰ تا ۱۰۰۰ کالری

از بین بردن گرفتگی عضلات

تقویت عضلات شکم، پهلو و کمر

آزاد کردن اندورفین

افزایش انعطاف پذیری بدن

تسکین فشارهای مفاصل و ستون فقرات

افزایش حس حضور در محیط

افزایش تعادل



mirela\_\_art

Let's relax with  
**MI RE LA**

کریم خان



۰۹۳۶ ۹۲۷ ۵۲۲۸

- پلاتو فیزیکیال تئاتر فاریال یوگا و نمایش
- استودیوی ضبط موسیقی و آهنگسازی
- مجهز به فضای باز مجزا

محدوده کریمخان

تلفن تماس:

09369275228

جناب آقای دماوندی



@mirela\_\_art

خطاط: علی ملک

چو بگوئی آشنائی با برین دریدیم  
به هزار در در فتم در کسب یازدمن

حضرت حافظ  
من کلمه بر دمک نا اذن در زمانا  
مرادیم  
تو اهل دانش و فضلی همین کنایست

مدرس انجمن خوشنویسان ایران



Ali.malek.art

این کتاب تاریخ شفاهی هم زیستی مسالمت آمیز در شرکت - شهرهای نفتی ایران است که نشان دهنده آن کشور آرمانیست که با وجود تفاوت های فرهنگی و مذهبی اما با داشتن ریشه فرهنگی و تاریخی عمیق توانسته اند دست در دست هم گوهر ناب انسانیت را به جهانیان نشان دهند و ثابت کرده اند که همجوشی مهربانی و دانش قفس حزن انگیز مرزها را میشکند و با فریادی می گویند: ما شهروندان جهانییم.



## مقدمه

### رونمایی از کتاب ارمنه ی ایران و صنعت نفت

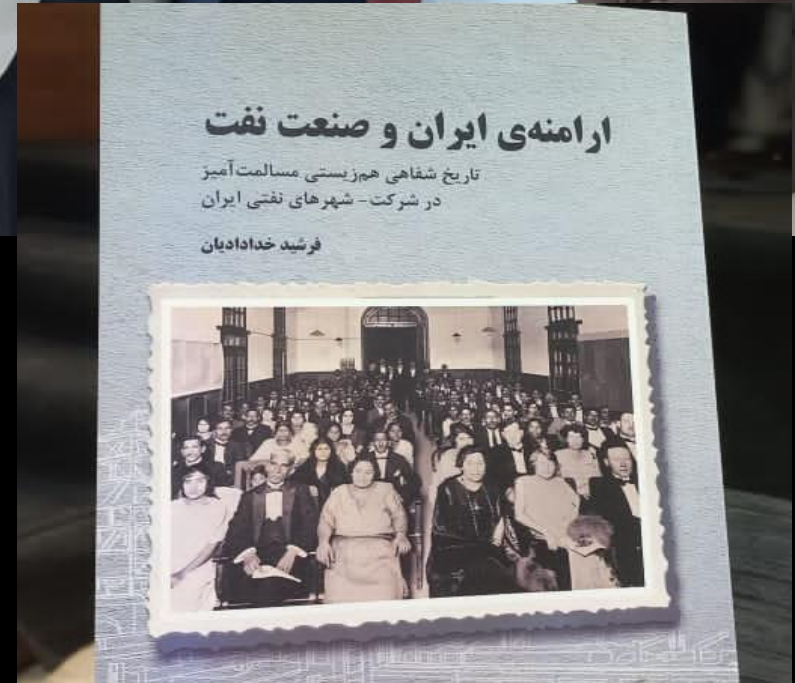
به قلم آقای فرشید خدادادیان دانش آموخته رشته تاریخ با همکاری انجمن معماران و مهندسان ارمنه ایران و انجمن دانشگاهیان ارمنه ایران و انجمن نویسندگان در تاریخ 5 آبان 1402 با حضور :

آقای منوچهر یآوری پیشکسوت ورزشی و فرهنگی و مولف کتاب " شهر من مسجد سلیمان "

دکتر سیروس باور، استاد دانشکده معماری دانشگاه تهران و مولف کتاب " نفت، تمدن و معماری "

شاه رخ باور، باز نشستہ صنعت نفت و مترجم آثاری همچون " علف " و " تاریخ آسیای میانه "

برگزار گردید.



جنوب غرب ایران به برکت حضور صنعت نفت، مقصد مهاجرت افراد از جاها و مناطق مختلف برای کار در کمپانی نفت و به مرور شکل گیری شهرهایی بود که در آن

ایرانی، خارجی، مسلمان، مسیحی، یهودی، زرتشتی، عرب، عجم، ترک، کرد و فارس و ... همسایه شدند.

ارامنه شرکت شهرهای نفتی تا سال های متهی به انقلاب جمعیتی قابل توجه داشتند و به مرور از این شهرها مهاجرت کردند. بازخوانی خاطرات و یادگارهای ایشان از زندگی در این شهرهای در روزگار خود مدرن، در ایران سنت زده ی آن ایام نمونه هایی خواندنی از هم زیستی مسالمت آمیز افراد، اقوام و ادیان مختلف در این مناطق است و از این منظر، نمونه های تاریخی - اجتماعی ارزشمندی برای فهم درست این موضوع که میتوان متفاوت بود، اما دشمن نبود! می توان باورها و اعتقادات مذهبی و فرهنگی متفاوت داشت، اما کنار یکدیگر هم زیستی مسالمت آمیز داشت...

**بخشی از کتاب**

**در این کتاب می خوانید:**

ارامنه در ایرانشهر

گفت و گو با خاچیک نوراریان و همسر

گفت و گو با سارو منصوریان

گفت و گو با امیل سوازیان

کریسمس پشت لاین هفت بی بی یان (ناداستان)

اسناد تاریخی حضور ارامنه در صنعت نفت

عکس ها و تصاویر مرتبط با گفتگوها

## فرشید خدادادیان

متولد 1350، دانش آموخته رشته تاریخ، روزنامه نگار و محقق تاریخ است و بیش از دو دهه از فعالیت علمی و پژوهشی خود را به پژوهش در حوزه تاریخ نفت و مناسبات اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی متأثر از آن اختصاص داده است. از خدادادیان علاوه بر مقالات علمی\_پژوهشی در نشریات مختلف، تالیفات زیر انجام شده است:

- مسجد سلیمان، نیم قرن چپاول، 1380، تهران: انتشارات آرویج
- خوزستان، تمدن و نفت، 1394، مسجد سلیمان: انتشارات دلا.
- پارسوماش، پایتخت گمشده ایران، 1382، تهران: انتشارات آرویج
- نفت و زندگی، 1396، اصفهان: انتشارات سامان دانش.
- جستارهایی کوتاه بر تاریخ بلند نفت در ایران، 1390، مسجد سلیمان: انتشارات دلا.
- روایت نفت، 1390، تهران: انتشارات روابط عمومی شرکت ملی نفت ایران.
- کاربردهای نفت و گاز در ایران باستان، 1390، تهران: انتشارات روابط عمومی شرکت ملی نفت ایران.

## قالی قره باغ

### از صنایع دستی منطقه قره باغ

قالی قره باغ یکی از گروه های عمده منطقه ای از فرش های اقالی ها و تابلو فرش های ساخته شده در جمهوری آذربایجان و ارمنستان به نام منطقه قره باغ، که شامل منطقه قره باغ کوهستانی و سرزمین های مجاور دشت قره باغ است. قالی قره باغ به دو نوع کلی با نام **قالی ارمنی** و **قالی آذربایجانی** تفکیک میشود. در زمان های قدیمی مجموعه ای قالی به جهیزیه عروس در هر دو خانواده ای آذری و ارمنی استفاده می شد. فرش قره باغ معمولاً در اندازه بزرگ، و شکل مستطیلی و بزرگ، زندگی می کردند و این فرش در کف و دیوارها نه تنها برای زیبایی، بلکه برای حفاظت در فصل سرمای زمستان به کار می رفته است.



## ԱնդրՆԻԿ Սարեան

Ծնւել է 1914 թ.-ի Ապրիլի 15-ին, Պարսկաստանի Չարմահալ Գաւառի Սինագան գիւղում: Կրթութիւնը ստացել է Հնդկաստանի կալկաթայի Հայոց Մարդասիրական ճեմարանում:

Վերադառնալով Պարսկաստան, աշխատանքի է անցել իրանի նաւթարդիւանաբերական ընկերութեան մէջ:

Նախքան 1968թ. Հանգստի կոչւելը եօթը տարիներ վարիչ խմբագիրն է եղել նոյն ընկերութեան «կերոն» անգլերէն շաբաթաթերթի:

Երկար տարիներ աշխատակցել է «Ալիք» «Յառաջ» «Անի» «Շիրակ» «Նայիրի» «Նոր կեանք» «Նոր օր» եւ «Նաւասարդ» թերթերին եւ հանդէսներին գրական , հրապարակագրական , թարգմանական եւ գրաքննադատական գործերով:

## بخش اول: بزرگان شعر

6

Շահել է բազմաթիւ գրական մրցանակներ , իր հրատարակած գործերն են «Պատմութիւն Չարմահալ գաւառի» 1981թ. «Պատմւածքներ»-ի Ա եւ Բ հատորները, 1987թ. Թեհրան, «Հայկական վագրը» վէպը 1986թ. Բէրլին , «Մեր պղնձեայ գայլը» պատմւածքների երրորդ ժողովածուն , 2000թ. Եւ «Անյոյս քառուղիներում» հատորը 2002թ. Լոս Անջլէսում :

1987 թ.-ից հաստատուելով Լոս Անջլէսում , շարունակում է անսպառ աշխատակցել հայ մամուլին եւ ստեղծագործում է անդադար: Սրեանի գրական գործերի մասին բազմաթիւ գրութիւններ են լոյս տեսել մեր ճանաչւած մտաւորականների կողմից , Մփիւռքում եւ Հայաստանում:

Ունի բազմաթիւ հրատարակութեան պատրաստ աշխատութիւններ, որ յոյս ունենք նա այս յաւերժ պատանին, ականատես կը լինի դրանց բոլորին լոյս աշխարհ գալուն:

## عباس معروفی

سید عباس معروفی (۲۷ اردیبهشت ۱۳۳۶ - ۱۰ شهریور ۱۴۰۱) رمان‌نویس، نمایشنامه‌نویس، شاعر، ناشر و روزنامه‌نگار ایرانی ساکن آلمان بود. او فعالیت ادبی را با هوشنگ گلشیری و محمدعلی سپانلو آغاز کرد و در دهه شصت با چاپ رمان سمفونی مردگان در عرصه ادبیات ایران به شهرت رسید.

معروفی به‌خاطر موضع‌گیری علیه حکومت ایران بارها بازجویی شد و تا پای اعدام رفت و سرانجام تحت فشار سیاسی از ایران خارج شد و به آلمان رفت. [۳] آثار عباس معروفی به زبان‌های عربی، انگلیسی و فرانسوی منتشر شده‌اند.

نخستین مجموعه داستان او با نام روبروی آفتاب در سال ۱۳۵۹ در تهران منتشر شد. پیش و پس از آن نیز داستان‌های او در برخی مطبوعات به چاپ می‌رسید اما با انتشار سمفونی مردگان بود که نامش به عنوان نویسنده تثبیت شد.

در تابستان ۱۳۶۰ ساختمان کانون نویسندگان ایران توسط دادستانی انقلاب پلمب شد. عباس معروفی زیر نظر هیئت دبیران کانون (احمد شاملو، هوشنگ گلشیری، باقر پرهام، محمد محمدعلی، و محمد مختاری) با شکستن پلمب، اسناد کانون را به جای امن رساند تا جان اعضای کانون محفوظ بماند.

عباس معروفی در سال ۱۳۶۶ به عنوان مدیر اجراهای صحنه‌ای، مدیر ارکستر سمفونیک تهران، و مدیر روابط عمومی (سه سال و نیم) بیش از ۵۰۰ کنسرت موسیقی از هنرمندان مختلف کشور به اجرا درآورد. مجله موسیقی آهنگ نیز به سردبیری او در همین دوران انتشار یافت.

صادق هدایت

عباس معروفی علاقه زیادی به صادق هدایت داشت. رمان پیکر فرهاد معروفی، نوعی ادای دین به هدایت است.

## آثار

رمان (سمفونی مردگان، سال بلوا، پیکر فرهاد، فریدون سه پسر داشت، ذوب شده، تماما خصوصی، نام تمام مردگان یحیاست)  
شعر (نامه‌های عاشقانه و منظومه‌ی عین‌القضات و عشق، چهل ساله تر از پیامبر) و آثار دیگری....



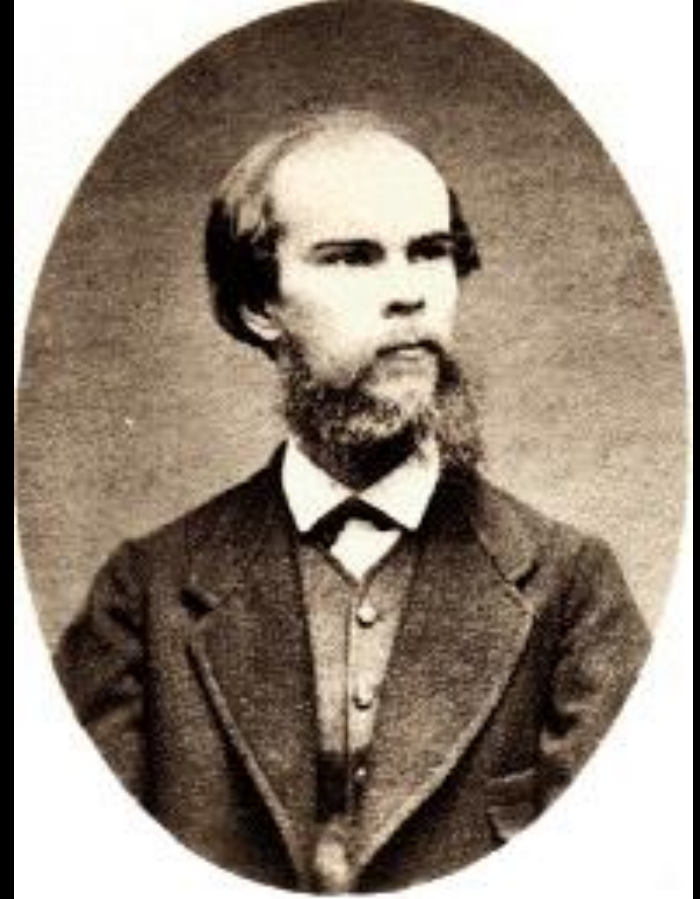
متولد ۱۹۴۲ و اهل کویت است. در رشته‌ی علوم سیاسی و اقتصاد دکترا گرفت. صباح دختر شیخ محمد الصباح، نوه‌ی محمد الصباح، پادشاه کویت، است. سعاد الصباح توانست جوایز بسیاری از کشورهای گوناگون در زمینه‌های شعر، دستاوردهای ادبی، سیاست و اقتصاد دریافت کند. شعر صباح لطیف و ساده و روان است و رگه‌هایی از رئالیسم و رمانتیسم و ناسیونالیسم و فمینیسم در آن دیده می‌شود. یکی از درون‌مایه‌های شعری او اجتماع و مسائل مربوط به آن است. مضامینی همچون دفاع از حقوق انسان‌ها، مبارزه با مردسالاری حاکم بر جامعه، انسان‌دوستی و عدالت‌خواهی، احقاق حقوق انسان و زن، احیای هویت زن و دفاع از کیان زنان، مبارزه با نابه‌سامانی‌های اجتماعی از جمله تبعیض میان زن و مرد در جوامع مردسالار، آزادی‌خواهی... مهم‌ترین دغدغه‌های او در شعر است.

صبحاح از ابزار سوررئال برای خلق شعر خود استفاده می‌کند که فضایی وهمی، ذهنی، فرا واقعیت می‌آفریند و ماهرانه از عناصر عینی بهره می‌برد و با استفاده از عناصر آشنا و اشیای پیرامون خود، فضایی ذهنی و ناآشنا تولید می‌کند. این همراهی ذهنی و واقعی در شعرش یک نوع تناقض و طنز تلخ به وجود آورده است.

صبحاح زن و عواطف زنانه را در شعرش به کار می‌برد؛ موضوعاتی از قبیل عشق، مهر مادری، آرمان‌خواهی، ظلم‌ستیزی و اعتراض به تحقیر زن از مهم‌ترین مضامین سروده‌های عاطفی صباح است. این موضوعات حاصل تجربه‌های درونی شاعر است که در نهایت روانی و رسایی منتقل می‌شود. در مفاهیم اجتماعی و سیاسی فرهنگ و تفکری عمیق دارد که ریشه‌های آن به زمان‌های بسیار دور باز می‌گردد. او گذشته را به خوبی می‌داند و گاهی در شعر خود آن را به استهزا می‌کشاند.

## Paul Verlaine

Born in Metz, Verlaine was educated at the Lycée Imperial Bonaparte (now the Lycee Condorcet) in Paris and then took up a post in the civil service. He began writing poetry at an early age, and was initially influenced by the Parnassian movement and its leader, Leconte de Lisle. Verlaine's first published poem was published in 1863 in *La Revue du progrès*, a publication founded by poet Louis-Xavier de Ricard. Verlaine was a frequenter of the salon of the Marquise de Ricard (Louis-Xavier de Ricard's mother) at 10 Boulevard des Batignolles and other social venues, where he rubbed shoulders with prominent artistic figures of the day: Anatole France, Emmanuel Chabrier, inventor-poet and humorist Charles Cros, the cynical anti-bourgeois idealist Villiers de l'Isle-Adam, Theodore de Banville, François Copé, José-Maria de Heredia, Leconte de Lisle, Camille Mauclair and others. Verlaine's first published collection, *Poèmes saturniens* (1866),<sup>[3]</sup> though adversely commented upon by Sainte-Beuve, established him as a poet of promise and originality.



## Relationships with Rimbaud and Létinois

### Plaque in Brussels

Paul Verlaine in 1893; photograph by Otto Wegener

**Verlaine returned to Paris in August 1871, and, in September, received the first letter from Arthur Rimbaud, who admired his poetry. Verlaine urged Rimbaud to come to Paris, and by 1872, he had lost interest in Mathilde, and effectively abandoned her and their son, preferring the company of Rimbaud, who was by now his lover. Rimbaud and Verlaine's stormy affair took them to London in 1872. In Brussels in July 1873, in a drunken, jealous rage, he fired two shots with a pistol at Rimbaud, wounding his left wrist, though not seriously injuring the poet. As an indirect result of this incident, Verlaine was arrested and imprisoned at Mons, where he underwent a re-conversion to Roman Catholicism, which again influenced his work and provoked Rimbaud's sharp criticism.**

**The poems collected in *Romances sans paroles* (1874) were written between 1872 and 1873, inspired by Verlaine's nostalgically coloured recollections of his life with Mathilde on the one hand and impressionistic sketches of his on-again off-again year-long escapade with Rimbaud on the other. *Romances sans paroles* was published while Verlaine was imprisoned. Following his release from prison, Verlaine again travelled to England, where he worked for some years as a teacher, teaching French, Latin, Greek and drawing at William Lovell's school in Stickney in Lincolnshire. From there he went to teach in nearby Boston, before moving to Bournemouth. While in England, he produced another successful collection, *Sages*'. Verlaine returned to France in 1877 and, while teaching English at a school in Ethel, fell in love with one of his pupils, Lucien Lutinoes, who inspired Verlaine to write further poems. Verlaine was devastated when Lutinoes died of typhus in 1883.**

اودر تربیت حکمرانان کمال مطلوب را ترکیبی از شیوه تربیتی و اخلاقی پارس و اسپارت می داند. این رساله یکی از کهن ترین منابع در باب جامعه آرمانی است. کوروش کشوری خیالی تاسیس می کند که مردم این آرمانشهر از خدمات رفاهی برای ازدواج و بهداشت عمومی برخوردارند. بخش هایی از کتاب شکل نوعی رمان تاریخی را دارد. زندگی کوروش افسانه وار حکایت میشود و سرگذشت آبراداتاس و همسرش پانته هم تقریباً یک داستان پر ماجرای تاریخی است.

**فلسفه تاریخ:** فلسفه تاریخ از نظر گزنفون به سهولت قابل تعریف نیست. هر چند به رسم معمول او را جانشین توسیدیدس می دانند، نیات او با آن مورخ تفاوت بسیار دارد. گزنفون به ویژه به نقل ماجراها علاقمند است—تا اندازه ای به سبب این که خود افتخار شرکت در آنها را داشته است. او عملاً هیچ کوششی برای نقد یا بازکاوی رویدادهای بشری از لحاظ روانشناسی به عمل نمی آورد.

**سبک و شیوه پرداخت:** کلام گزنفون صریح، ساده و لطیف است؛ در واقع سخن او کلام مردی است اهل ادب و عمل. سبک او در تاریخ نویسی نه چون هرودوت رماتیک و پرگوست، و نه چون توسیدیدس پرآب و تاب مصنوع.

**مختصری از نقدها:** گزنفون در مقام تاریخ نویس نه همپایه هرودوت است و نه همسنگ توسیدیدس. او فاقد قدرت نقادی و نفوذ و تاثیر معنوی و اخلاقی است. مسائل معنوی چندان موشکاف نیست؛ و متهم به تعصب (در طرفداری از اسپارت) خود بینی و گزافگویی است.

از طرف دیگر، در مشاهده رویدادها دقیق است، و معمولاً از آنچه شرافتمندانه، انسانی، و دلیرانه است، جانبداری می کند. از ویژگی های نوشته های او صراحت، تندگی و رسائی کلام است. گزنفون کهن ترین مقاله نویس یونان است. و سخن آخر این که او نقطه ضعف اساسی امپراتوری بزرگ پارس را به یونانیان شناساند.



هفتم آبان ماه روز جهانی بزرگداشت کوروش کرامیاد

29th October / آبان ۷

## سه حرف آخر کوروش:

- 1- تابوتم را پزشکان حمل کنند تا همه بدانند هیچ طبیبی نمیتواند جلو مرگ را بگیرد.
- 2- تمام طلاهایم را در مسیر حرکتم بریزید تا مردم بدانند مال نتوانست نجاتم دهد.
- 3- دست هایم را از تابوت بیرون بگذارید تا بدانند که باید با دست خالی رفت...

## و چقدر زیباست حرف زرتشت که میگوید:

ای کاش آنقدر اب داشتم تا جهنم را خاموش میکردم  
و آنقدر آتش داشتم تا بهشت را میسوزاندم، که مردم خدا را برای  
خودش پپرستند نه برای بهشت و جهنم...!!!!

شنبه ها: کلیمی ها واسه سلامتی همه میکنند!  
یکشنبه ها: مسیحیا برای انسانها ارزوی شادی میکنند!  
دوشنبه ها: زرتشتی ها برای همگان ارزوی عشق و نیکی میکنند!  
پنجشنبه ها: بودائی ها برای صلح جهانی دعا میکنند!  
جمعه ها: ایرانی ها میرن نماز جمعه واسه نصف دنیا ارزوی مرگ میکنند.

این جوک نیست... خنده دار نیست. درده

من ایرانی نیستم

چون به جای

درود

میگویم سلام و بجای بدرود میگویم خداحافظ.

من ایرانی نیستم

چون روز

کوروش بزرگ را نمی دانم (7 ابان)

چون این روز

در تقویم کشور من ثبت نشده است.

من ایرانی نیستم

چون عربها

به من آموختند به خوراک بگویم... غذا

در حالی که خودشان به ادرار شتر میگویند غذا

و من هم تکرار میکنم

من ایرانی نیستم چون عربها به من آموختند

برای شمارش خودمان به جای تن از نفر استفاده کنیم

که واحد شمارش حیوانات است

من ایرانی نیستم چون عربها به من آموختند

که به جای گفتن واق واق سگ بگوییم

پارس

که نام وطنمان است

من ایرانی نیستم چون عربها به من آموختند

دیوث

یک صفت زشت است در حالیکه نام یکی از

"سرداران ایرانی"

بوده که در حمله اعراب به ایران تعداد زیادی از سربازان

عرب را به هلاکت رسانده است.

من ایرانی نیستم چون اعراب به من آموختند که بگوییم

شاهنامه آخرش خوش است

چون در آخر شاهنامه ایرانیان از اعراب شکست میخورند.

زمانی که اعراب دخترانشان را زنده به گور میکردند..

کوروش بزرگ برای دختران پارس دانشگاه ساخت...!!!!

**زمانی که عرب در چادر بود...کشور من تخت جمشید و**

**پاسارگاد داشت....**

## بخش سوم: ادبیات ارمنی

امپراتوری پر عظمت اسکندر عمر درازی نکرد. پس از مرگ امپراتور (323 ق.م) سردار پیروزمند او از میراث بدست آمده یک سری حکومت برای خود ترتیب دادند که از آن میان سه حکومت بزرگ طی زمان شکل گرفتند: حکومت بطلمیوس در مصر، حکومت اعقاب آنتیوکونوس در مقدونیه و حکومت سلوکوس که به سلوکیان معروف شد، در آسیای نزدیک. حکومت سلوکیان در میان این سه حکومت از بقیه گسترده تر بود و تقریباً کلیه سرزمین های فتح شده از سوی اسکندر در آسیا را در بر می گرفت و خطر بزرگی بود برای کشورهای شمالی آسیای نزدیک که حکومت های کوچک تری داشتند. **هایک بزرگ** یعنی ارمنستان، آترپاتاکان (آذربایجان)، ایبریا (گرجستان امروزی)، کپد کیه، پرگام، هایک کوچک و غیره از جمله این حکومت های کوچک بودند.

در نیمه دوم قرن سوم قبل از میلاد ایبریا و آترپاتاکان در اوج اقتدار بودند. ارمنستان که بین این دو حکومت و حکومت سلوکیان قرار گرفته بود، در شمال و دشت های حاشیه رود ارس، پیوسته قلمرو اش نقصان می یافت. اقتدار آترپاتاکان سلوکیان را خشمگین می کرد. بویژه آنکه ساتراپ های شورشی سلوکی در آترپاتاکان پناهگاه مناسبی می جستند. آنتیوکوس سوم معروف به آنتیوکوس کبیر (223-187 ق.م) پس از سرکوب شورش ساتراپ ها، به آترپاتاکان لشکر کشی کرد و شاه آن یعنی "آرتابازان" را مغلوب کرد. در سال 212 ق.م آنتیوکوس دست به یک سلسله عملیات جنگی زد و پس از سرکوب پارت ها، به آسیای میانه رسید و از فراز هندوکش، در هندوستان فرود آمد. آنتیوکوس که از فتوح شرقی خود به هیجان آمده بود آماده دست زدن به یورش های خود در غرب می شد که ....

## بخش چهارم: ادبیات ایران

لغات را تکرار میکند، حال آن که شعر در تکامل خود به جایی می رسد که شاعران زیر بار تکرار تکرار لغت نمی روند مگر آن که در آن صنعتی باشد مثلا جناس تام ( در شعر مسعود چنین است).

و اما قصیده مسعود سعد که بعید نیست به مضمون شعر منوچهری هم (علاوه بر فرخی که بعدا اشاره خواهد شد) ناظر بوده باشد:

دوال رحلت چون بر زدم به کوس سفر  
جز از ستاره ندیدم بر آسمان لشکر

چو حاجبان زمی از شب ساه پوشیده  
چو بندگان ز مجره سپهر بسته کمر

به هست و نیست در آرد عنان من در مشیت  
چو دو فریشته ام از دو سو قضا و قدر

مباش و باش ز بیم و امید با تن و جان  
مجوی و جوی ز حرص و قنوع در دل و سر

آبان پشت پنجره  
 مرگ صدا در هنجره  
 ستاره ای سوسو زنان  
 در فکر صدها خاطره  
 در فکر تو پنهان شدم  
 نارفته سرگردان شدم  
 در عطر خوب دامت  
 گم گشته ام، می خواهمت  
 از پشت قاب پنجره  
 هر ثانیه می خوانمت  
 سردار بی دردان تویی  
 هم درد و هم درمان تویی  
 در آنچه من وا مانده ام  
 اینسان و هر سان آن تویی  
 شهزاده ی شعرم تویی  
 هر لحظه در فکرم تویی  
 من تشنه ی دیدار تو  
 دیوانه و بیمار تو  
 زخمی تر از هر کشته ام  
 زخمی تر از پندار تو

لورکا داوودی

## بخش پنجم: شعر شاعران

با کلک جان خواهم نوشت  
 اخگر افروخته  
 بر ستاک آرمان ها را  
 در عرصه آویز لحظه ها  
 بهروزی در دام قرقلیطوس  
 گریان بر اختر بی جان  
 ناله سر میدهد  
 تیر بر ناهید زخمه می زند  
 خدنگ تاریخ  
 بی خطر می انگارد  
 تلخ کامی را  
 و بر لوح خطیر فر  
 عین الشمس طلوع میکند.

آنیتا آرزومانیان

کاغذهای پوسیده، بیرق‌ها،  
دیوارکوب‌ها ... به روز و به شب  
به زیر این و آن ستاره،  
ماشین ایمان زمزمه‌گر است. اما درون چوب،  
تا آن زمان که سبز است، و با زرداب  
تا آن زمان که تلخ است، بر آن‌ام تا  
واژه‌ی آغاز را بنویسم!

یقین کن که بیدار بمانی  
گله‌ی زنبورهای سرخ، تراشه‌ها را که فرو می‌ریزد از تیر  
دنبال می‌کند، و کنار چشمه  
برانگیخته در برابر اغوا  
که روزی ما را به سستی کشاند،  
گیسوان من است.

**چوب و تراشه‌ها  
اینکه بورگ باخمن**

ای کاش خاموشی بگیرم از زنبورهای سرخ  
چرا که ساده است به جا آوردن آن‌ها.  
شورش‌های امروزمین  
هیچ یک خطرناک نیستند.  
مرگ همراه قیل و قال  
مقدر شده از روزگار دور.

ز نهار حذر کن، از مگسان یک روزه و، از زنان،  
از شکارچیان یک‌شنبه و،  
مشاطه‌گان و، مرددان و، خوش‌قلبان  
و از تمام خوش‌نامان.

از دل جنگل پدیدار شدیم، با کنده‌های هیزم و گون در دست،  
و آفتاب دیری بود بر نمی‌آمد.  
گیج صفحه‌ی کاغذ بر اجتماع سطرها  
دیگر نه ترکه‌ها را به جا می‌آورم  
نه خزه را، تخمیر شده درون مرکب تاریک،  
نه واژه را، نگاشته در دل چوب،  
درست و پرنخوت.

در چشمه چشم‌هایت  
 در چشمه چشم‌هایت جاری می‌شوم  
 و خواب تاراج می‌بینم،  
 توری  
 به روی توری افتاد  
 ما  
 هم‌آغوش گسسته می‌شویم  
 در چشمه چشم‌هایت  
 به دار آویخته‌ای  
 طناب دار را خفه می‌کند...

در چشمه چشم‌هایت  
 پل سلان

در چشمه چشم‌هایت  
 تورهای ماهیگیران آب‌های سرگشته می‌زیند  
 در چشمه چشم‌هایت  
 دریا به عهد خود پایدار می‌ماند  
 من  
 قلبی مُقام‌گرفته در میان آدمیانم  
 جامه‌ها را از تن دور می‌کنم  
 و تلالو را از سوگند:  
 در سیاهی سیاه‌تر، من برهنه‌ترم،  
 من آن‌زمان به عهد خود پایدارم  
 که پیمان شکسته باشم  
 من  
 تو هستم  
 آن‌زمان که من  
 من هستم.

## Վահան Տերյան «Աշնան»

Նորից անձրև՝, մշո՛ւշ, ա՛մպ,  
Թախի՛ ծ անհուն, տխրա՛նք հեզ,  
Աշո՛ւն, քեզ ի՛նչ քնքշությամբ,  
Ի՛նչ խոսքերով երգեմ քեզ...

Քո մշուշը, քո ոսկի  
Տերևները հողմավար,  
Դյութանքը քո մեղմ խոսքի,  
Արցունքները քո գոհար...

Հարագատ են իմ հոգուն,  
Վհատությանն իմ խոնարհ,  
Ե՛վ թփերը դողդոջուն,  
Ե՛վ խոտերը գետնահար...

Եվ քո երգը թախծալի  
Իմ սրտի երգն է կարծես,  
Աշո՛ւն, քաղցր ու բաղձալի,  
Ի՛նչ խոսքերով երգեմ քեզ...



## Վահան Տերյան «Կախարդական մի շղթա կա երկնքում»

\*\*\* Կախարդական մի շղթա կա երկնքում՝  
Աներևույթ, որպես ցավը խոր հոգու.  
Իջնում է նա հուշիկ, որպես իրիկուն,  
Օղակելով լույս աստղերը մեկմեկու:  
Մեղմ գիշերի գեղազանգուր երազում՝  
Այն աստղերը, որպես մումեր սրբազան,  
Առկայծում են կարոտագին, երազուն՝  
Հավերժաբար իրար կապված և բաժան:  
Ես ու դու էլ շղթայված ենք իրարու.  
Կարոտավառ երազում ենք միշտ իրար,  
Միշտ իրար հետ, բայց միշտ բաժան և հեռու,  
Աստղերի պես և՛ հարագատ, և՛ օտար...

**Written by: Pablo Neruda**

I do not love you except because I love you;  
I go from loving to not loving you,  
From waiting to not waiting for you  
My heart moves from cold to fire.

I love you only because it's you the one I love;  
I hate you deeply, and hating you  
Bend to you, and the measure of my changing love for you  
Is that I do not see you but love you blindly.

Maybe January light will consume  
My heart with its cruel  
Ray, stealing my key to true calm.

In this part of the story I am the one who  
Dies, the only one, and I will die of love because I love you,  
Because I love you, Love, in fire and blood.

**Written by: Elizabeth Barrett Brownin**

How do I love thee? Let me count the ways.  
I love thee to the depth and breadth and height  
My soul can reach, when feeling out of sight  
For the ends of Being and ideal Grace.  
I love thee to the level of everyday's  
Most quiet need, by sun and candle-light.  
I love thee freely, as men strive for Right;  
I love thee purely, as they turn from Praise.  
I love thee with the passion put to use  
In my old griefs, and with my childhood's faith.  
I love thee with a love I seemed to lose  
With my lost saints,—I love thee with the breath,  
Smiles, tears, of all my life! —and, if God choose,  
I shall but love thee better after death.



جهت سفارش طرح مورد نظر با  
شماره تلگرام زیر مراجعه نمایید.

09037289560



[t.me/Art.elegant](https://t.me/Art.elegant)

زیبا مسگری نژاد  
نام اثر: دختر صحرا  
سبک هایپر رئال

Galaxy A22

## بخش ششم: حکایت ها

روزی مردی در نزد فیلسوف بزرگ افلاطون، سخنانی را به زبان آورد. در میان سخنانش گفت: امروز فلان مرد، تعریف را میکرد که افلاطون، مرد بزرگواریست و کسی مانند او وجود ندارد.

افلاطون پس از شنیدن این حرف، سر فرود برد و سخت دلتنگ شد.

آن مرد به افلاطون گفت: ای حکیم! چه چیزی گفتم که چنین دلتنگ شدی؟

افلاطون در جواب به او گفت: ای خواجه! من از تو آزرده خاطر نشدم ولی مصیبت بالاتر از اینکه جاهلی مرا ستایش کند و کارم در نظرش پسندیده آید؛ چیست؟ نمیدانم او به خاطر چه کار جاهلانه ای از من خوشش آمده و مرا بخاطر آن ستوده است.

امروز مامانم سوپ درست کرد بعد ریخت تو ظرف وگفت بخور ببین نمکش چطوره؟ بعد منم رفتم سمت نمکدون (ولی برنداشتم) گفتم کم نمکه گفت نههههههه خوبه که!

منم چون نمکدونو ور نداشته بودم برای اینکه ضایع نشم یه قمقمه رو اپن داشتم خالی بودظرفو گذاشتم

رفتم از یخچال پرش کردم ^ \_ ^  
دییییی

چیه خو میخواستم ضایع نشم -\_-

## بخش هفتم: موسیقی

کر تهران پنج روز در هفته تمرین داشته و هر تمرین از چهار بخش تشکیل می شده است. ساعت اول تئوری و سلفژ، ساعت دوم آواز، ساعت سوم تمرین جداگانه بخش های آوازی و ساعت چهارم تمرین گروه کر بوده است. اولین باغچه بان درباره نحوه انتخاب آثار کرال و تناسب آن با مخاطبان گفته است: (در انتخاب قطعات دو مورد را مد نظر قرار می دادم. نخست اینکه قطعات در سطح شنیداری شنونده ها باشد؛ و دوم اینکه جنبه آموزشی نیز داشته باشند. همواره برای آهنگ های محلی جایگاه ویژه ای قائل بودم.)

**گروه کر ملی:** (وابسته به سازمان کر ملی ایران در سال 1351 با هدف تنظیم، اجرا و اشاعه ی آثار محلی فولکلور به رهبری آلفرد ماردویان تاسیس شد. این گروه حدوداً چهل عضو داشت و طی جشن های فرهنگی و هنری به شهرهای بسیار سفر کرده و به اجرای برنامه می پرداخت. کارگان این گروه غالباً متشکل از تنظیم آوازهای محلی روبن گریگوریان و آلفرد ماردویان بود. تجربه منحصر به فرد اولین باغچه بان در تاسیس هنرستان برای کودکان بی سرپرستی که در مدارس شبانه روزی شهرهای مختلف کشور تحصیل می کردند قابل توجه است (سال 1352)

کتاب موسیقی کرال ایران  
به قلم دکتر حمید عسکری رابری

## بخش هشتم: بهداشت دهان و دندان

### نخ دندان superfloss

برای نمیز کردن یک سری از دندان ها از نخ دندان های معمولی نمی توان استفاده کرد مانند زمان استفاده از اپلینس های ارتودنسی، پروتز های بریج شده، ایمپلنت ها، نخ دندان های سوپر فلاس دارای سه قسمت متفاوت است که قسمت ابتدای آن، نازک و تا حدی سفت بوده و شبیه حالت سوزن است ولی نسبت به سوزن، نرم تر و پلاستیکی است که کمک میکند نخ دندان از سیستم های ارتودنسی یا زیر بریج دندانی عبور کند. قسمت میانی نخ دندان سوپر فلاس حالت اسفنجی و نرم دارد که باعث برداشت پلاک اطراف اپلینس و پاکسازی ناحیه مورد نظر شده و قسمت انتهای نخ دندان سوپر فلاس شبیه نخ دندان معمولی است که باعث برداشتن پلاک از ناحیه زیر لثه ای میشود. از این قسمت همچنین در دندان های معمولی جهت برداشت پلاک استفاده میشود. با استفاده از این نوع نخ دندان مخصوص، گیر غذایی در زیر سیم های ارتودنسی یا زیر بریج ها وجود نخواهد داشت و از پوسیدگی دندان ها جلوگیری میشود.





“ Don't be afraid to show yourself foolish  
We must have freedom of thinking”

Anton Pavlovich Chekhov

آری، آغاز دوست داشتن است  
گرچه پایان راه ناپیدا است

فروغ فرخزاد

## بخش نهم: جامعه‌شناسی

متأسفانه ارزش‌های اجتماعی آرمانی (اتوپیایی) آن‌ها قابل ترجمه به یک برنامه عمل واقع‌بینانه برای اصلاحات اجتماعی نبود. تصادفی نبود که به محض آنکه انقلابیون قدرت را به دست گرفتند حکومت‌شان به سرعت در خشونت و جنگ شدید قدرت فروغلتید و سرکوبی وحشیانه جایگزین خرد و قانون شد. به نظر کنت، از این بابت حق با منتقدان روشنگری به ویژه آرای سنت محافظه‌کاری و کاتولیک ارتودوکس بود که اندیشمندان روشنگری را به علت عدم درک این که تغییر اجتماعی باید متکی به رسوم و سنت باشد، مورد انتقاد قرار می‌دادند. به هر حال، این منتقدان محافظه‌کار تنها از یک گزینه سخن می‌گفتند: دفاع از وضع موجود در برابر هرج و مرجی که انتظار داشتند در نتیجه اصلاحات روشنگری رخ دهد. کنت تصور نمی‌کرد که این وضعیت، در پرتو تغییرات گسترده‌ای که در سده پیش رخ داده بود، قابل دفاع باشد. فرانسه کشوری در حال تبدیل به جامعه‌ای صنعتی بود؛ امری که برگشت‌ناپذیر و نشانه پیشرفت به حساب می‌آید.

فرانسه دوران گذار را سپری می‌کرد. فرانسه سالخورده در بستر مرگ بود. بازگرداندن سلطنت و قدرت کلیسا و اشرافیت تنها به هرج و مرج اجتماعی منجر می‌شد.

## گفتگو آنیتا آرزومانیان مدیر مسئول مجله انی با آقای گارون نویسنده و متجم ایرانی ارمنی تبار. (بخش دوم)

### بخش دهم: مصاحبه

برای آن که یک مترجم بتواند اثری را به حد  
اعلا ترجمه نماید آیا طی کردن دوره هایی  
برایش لازم است؟

آموزش برای هر رشته و حرفه ای سودمند  
است. در مورد ترجمه نیز چنین است. اما  
نمیتوان گفت بدون گذراندن دوره های  
آموزشی نمیتوان مترجم شد. ترجمه پیش از هر  
چیزی یک کشش و محرک درونی می  
خواهد، نیاز به ذوقی فطری دارد، مانند سرودن  
شعر یا نقاشی کردن. برای این کارها حتما لازم  
نیست کلاس رفت و آموزش دید، اما بی گمان  
گذراندن دوره های تخصصی می تواند کیفیت  
کار را افزایش دهد.

نویسندگی یا مترجمی؟ کدام را بیشتر دوست دارید و دلیل انتخابتان چیست؟

مترجمی را بیشتر دوست دارم. ترجمه انسان ها را به هم نزدیک می  
کند. باز آفرینی مفاهیمی در زبان دیگر احساس باشکوهی دارد. امتیاز مترجمی  
این است که مترجم با توجه به معیارهای خود متن را انتخاب می کند و اگر آن  
را سودمند یافت ترجمه می کند. نویسندگی هم دنیای خودش را دارد. امتیاز  
نویسندگی این است که نویسنده آنچه را خود میخواهد و در ذهن دارد به قلم می  
آورد و خواننده را با دنیای روحی و اندیشه های خود آشنا می کند. من به  
هنگام نوشتن مقاله این احساس را دارم و آزادانه آنچه را لازم می دانم می  
نویسم. در ترجمه متون و منابع دست اول تاریخی نیز همیشه فکر میکنم آیا  
میتوانم چیزی بنویسم که به اندازه این منابع تاریخی مهم و ارزشمند باشد؟ بی  
گمان خیر. پس دست به کار میشوم و آن ها را ترجمه میکنم. در زبان ارمنی  
چنان کتاب های ارزشمندی برای فارسی زبانان وجود دارد که در صورت ترجمه  
شدن و در دسترس قرار گرفتن آن ها می تواند تاثیر مهمی در شناخت تاریخ و  
فرهنگ ایران زمین بر جای گذارد. من بر آنم تا جایی که میتوانم آن ها را ترجمه  
کنم و در دسترس تاریخ پژوهان و محققان فارسی زبان قرار دهم.

از نظر شما یک مترجم توانمند باید چگونه  
در جهت دانش افزایی و ارتقا سطح خود  
اقدام نماید؟

اکنون می توان مطالب بسیاری درباره نظریه و فن ترجمه پیدا کرد. مطالعه این مطالب دید مترجم را بازتر میکند. مترجم میباید آنچه را برای او دشوار و دغدغه بوده است برای بسیاری دیگر نیز چنین است و آن ها راه حل هایی برای آن پیشنهاد میکنند. یکی از راه حل های سودمند برای به روز بودن، تماس مترجمان با یکدیگر است. هر مترجم یک نظام جاافتاده ترجماتی است که در تماس و مشورت با دیگر مترجمان میتواند خود را ارتقا دهد و چیزهای بسیاری بیاموزد و یاد دهد.

این که می گویم برای ترجمه نیازمند کششی درونی است از تجربه شخصی خودم به دست آمده است. من هر چه فکر می کنم نمی توانم بفهمم که چرا کارم به ترجمه کردن کشید. از دوران دانش آموزی ریاضیات را دوست داشتم. فکر می کردم که وقتی بزرگ شوم باید دنبال ریاضیات بروم. اصلاً تصویری از ترجمه نداشتم، اما سر از مترجمی در آوردم، هنوز هم نمی دانم چرا چنین شد. اما این را خوب می دانم احساس خوشایندی که با ترجمه یک جمله به من دست میدهد بسیار شبیه احساسی است که در گذشته با حل یک معادله ریاضی به دست می آمد.





Счастье не бывает сразу готовым. Оно  
случается благодаря Вашим действиям

Էլ չեմ սիրում, էլ չեմ սիրում  
Թովիչ ժպիտն աչքերիդ  
Խենթ հաւատով էլ չեմ երգում  
Լուռ հմայքը հայացքիդ

Հայկ Յովսէփեան

تو آمدی  
و تنهایی ام کامل شد

منیره حسینی

هر چهارشنبه ساعت 10 صبح در سایت  
رسمی مجله و کانال تلگرامی در خدمت  
شما عزیزان هستیم....



گیتا چون توده ابری کدر که کنج آسمان کز کرده  
باشد مکرر و ملول پشت به مادر در قاب پنجره  
نشسته بود. باد تندی میوزید و درختها را عریان  
میکرد. وقتی باد برگها را به بازی میگرفت و پشت  
کم رنگشان را مینمایاند و آنها را بر می آشفست او  
هم دل آشوبه به سراغش می آمد. مادر و دختر  
منتظر تلفنی از شیراز بودند. مادر گفت: پنجره را  
ببند سرما میخوری هوا سرد شده. او که با دیدن  
گلهای پاییزی باغچه که بر اثر وزش باد روی ساخته  
ها میلرزیدند به پاییز دل خودش فکر میکرد بی آنکه  
برگردد جواب داد: هیچ سرمایی به اتشی که توی دل  
من است کارگر نیست. نگران نباشید. پس یک چیزی  
بپوش. منکه سرمایی نیستم. هر دو سکوت  
کردند. گوش بزنگ تلفن هر یک حال و هوای خود را  
داشت.



نوشته: شهره و کیلی

پاییز آمده بود و او نشسته در چارچوب پنجره فکر میکرد این هشتمین پاییزی است  
که از ازدواجش با مهرداد میگذرد ازدواجی عاشقانه که امروز مبدل به نوعی دوستی  
و احترام متقابل و رعایت حال یکدیگر و تعهد اخلاقی شده بود. و او با درک کامل این  
تغییرات به هر ریسمان سیاه و سفیدی چنگ می انداخت تا مگر مهرداد را برای خود  
نگه دارد. حضور پر رنگ و همیشگی اش در شرکت و همگامی تنگاتنگ با شوهر  
بهمین منظور بود. مادر گفت: من نمیدانم تو عاشق چه چیز این مرد هستی؟ 8 سال  
است این حرفها را از شما میشنوم.